

خرد را از تاریکخانه‌ی ایمان آزاد کنیم

تا جایی که پدیده‌ای در خور سنجش است و مردمان آن را که می‌شناسند، آنها می‌توانند آن پدیده را در گویش خود بیان کنند، تفاوت ویژگی‌های آن پدیده در سخن گوینده و برداشت شنونده ناچیز است. پدیده‌هایی بسان آهن، نفت، هوا، آب، گرما و ... برای همگان در خور فهم و در خور آزمون یا سنجش هستند. از این روی برای شناسایی یا خرید و فروش این پدیده‌ها نه تنوری، نه عقیده‌های گوناگون، نه مذهب و نه حزب ویژه‌ای پدیدار می‌شود که ادعای حقیقت و شناخت مطلق آنها را داشته باشد. چون انسان به دانشی رسیده که ساختار این گونه پدیده‌ها را شناسایی و بر همگان آشکار کرده است. میزان تولید و بازار فروش این پدیده‌ها بستگی به نیاز مردم به آنها دارد. هر کس هم در هر کجای جهان می‌تواند بدون ترس در مورد پی‌آیند اینگونه پدیده‌ها، در زندگانی بشر، سخن بگوید. (البته اگر سود یا زیان آنها به دکانداران دین پیوند نداشته باشد)

پدیده‌های ندید یا ذهنی بسان هوش، خرد، مهر، راستی، آزادی، آسایش، مردمسالاری و دمکراسی، که نه به درستی معیار شناسایی و نه ابزار سنجشی برای آنها وجود دارد، با چهره‌های گوناگون در ذهن مردم نگاشته می‌شوند. از این روی پیوسته کسان بسیاری کوشش کرده‌اند تا تصویر این پدیده‌های ندید را، در کردار کسان یا در برآیند کارکرد آنها، به همگان بنمایانند.

چون این گونه پدیده‌ها ندید، ذهنی، هستند عقیده‌ها، مذهب‌ها و حزب‌های گوناگونی هم پدیدار شده‌اند که ادعای دانستن و شناخت مطلق این پدیده‌ها را دارند. هستی این پدیده‌ها، برخلاف کالاهای تولید شده، از نیاز یا کشش مردمان به آنها پیدایش نیافته است بلکه نیاز مردم به این پدیده‌ها تنها در نابودی یا کاستی آنها پدیدار می‌شود. چون این پدیده‌ها بخشی از وجود زندگانی انسان بشمار می‌آیند، هستی آنها تنها در نبودن آنها در خور شناسایی است، یعنی بدون مهر، راستی و آزادی زندگانی انسان تلخ و رنج‌آور می‌شود.

تا پیش از پیدایش مذهب در روی زمین، تا زمانی که هستی انسان از هستی طبیعت بود، یعنی خالق او را خلق نکرده بود، او آزاد و با مهر زاییده می‌شد و به نیروی خرد آراسته بود و چندان نیازی هم به تعریف یا شناسایی آزادی یا حقوق بشر نداشت.

از زمانی که کسانی، برای حکمرانی و برده‌پروری، خالق را آفریده‌اند آنها ذهن انسان را در تاریکخانه‌ی آن خالق گرفتار کرده‌اند. از آن پس انسان نادان و بنده یا عبد خالق می‌شود این است که این مخلوق هیچ چیز حتا آزادی را نمی‌شناسد. او محکوم است که گوسپندوار، در گله‌هایی که دین‌فروشان درست کرده‌اند، بسوی مرگ رانده شود تا او پس از مرگ رستگار گردد. البته کسانی که ورای احکام حاکم اندیشه و خواسته‌ای نداشته باشند، آنها نیازی هم به آزادی ندارد، آنها تنگی و تاریکی را در احکام حاکم احساس نمی‌کنند.

از این روی فیلسوف‌ها، اندیشمندان، پژوهشگران، مردم‌شناسان، آزادیخواهان بسیاری که در جهان پدیدار شده‌اند این پدیده‌های ندید، ذهنی، را از راه آگاهی برای مردم تعریف کرده‌اند و به همراه آنان هم دین‌فروشان، حکمرانان و نابخردانی پیدا شده‌اند که در تاریکی‌ی ذهن مردم دروغ‌های خود را به نام این پدیده‌ها به مردم فروخته و می‌فروشند.

کسی که مسلمان زاییده می‌شود، یعنی بند بردگی را پیش از زادن بر گردنش نهاده‌اند، چگونه می‌تواند به مفهوم "آزادی" پی‌ببرد؟ او از زمان کودکی باید بی‌پذیرد که انسان نادان خلق شده است و نیاز به اطاعت از اوامر رسول الله دارد و آنچه را که او خودش اندیشه می‌کند شیطانی و گمراه کننده هستند. مردمی که به بردگی‌ی الله تن در داده‌اند چگونه می‌توانند به مفهوم "مردمسالاری" پی‌ببرند؟

از آنجا که ویژگان برخی از پدیده‌های مادی از سوی کسانی شناسایی و در کتاب‌هایی گردآوری شده‌اند، انسان آموخته است که می‌توان از راه آموزش به دانش این پدیده‌ها پی‌برد، او گمان می‌برد که راه شناخت پدیده‌هایی چون هوش، خرد، مهر، راستی، آزادی و آسایش هم تنها از راه خواندن کتاب‌ها می‌گذرد. از این راه هم انسان به سادگی به دام شیادان و دین‌فروشان گرفتار می‌شود. در حالیکه این پدیده‌های ندید، ذهنی، در انگیزه‌های انسان هستند و با انسان زاییده می‌شوند. هر انسانی با به کار انداختن خرد خود می‌تواند در راستی از هوش خود بهره‌مند شود و نیکی یا زشتی‌های هستی را برای آسایش زندگی خود شناسایی کند. انسانی که آزاد از پدیده‌های هستی روییده است خودش پدیده‌ها را می‌آزماید و دانش آنها را می‌آموزد. زیرا او دانش پیشینیان را هم از راه همزیستی فرا گرفته و آنچه را که هزاران سال نیاکان او آموخته بوده در پیوندهای اجتماعی به او رسانیده‌اند. او توانایی دارد که زندگی خود را سامان دهد و نیازی به عبادت و اطاعت کردن از خالق را ندارد. چون او آزاد است که خودش بیندیشد. پدیده‌هایی بسان "آزادی" را نمی‌توان در چارچوب یک مذهبی یا یک ایدئولوژی گنجانید چون هر مذهب یا هر ایدئولوژی بر اندیشه‌ی کسانی که به آن ایمان بی‌اورند فرمانروایی می‌کند. کسی که افسار اندیشه‌اش را به دست دیگران سپرده، آنکه خردش به ایمانش پیوسته است، او نمی‌تواند آزادانه در مورد پدیده‌ای اندیشه کند.

در هیچ مذهب یا عقیده‌ای نمی‌تواند آزادی مردم را جای داد. چون هر مذهب و عقیده‌ای آزادی را از مردم جدا و میدان آزادی آنها را، در دستورهای آن مذهب و عقیده، تنگ می‌کند. انسان خردمند در سامان مردمسالاری مرزهای آزادی انسان را در اجتماع، نسبت به نیازهای شهروندان، نشانه‌گذاری می‌کند ولی برای اندیشه‌ی انسان مرز و کرانه‌ای وجود ندارند.

جانوران سرکش بسان خرگوش، آهو و پرندگان آزاد هم، بدون خواندن کتاب یا داشتن مذهب و رسولی، آزادی را به خوبی می‌شناسند و به دستورهای کسی ایمان نمی‌آورند و حتا فریب آب و دانه‌ی رایگان را هم نمی‌خورند. این جانوران هم بسان انسان آزاد زاییده شده‌اند ولی آنها بردگی هیچ خدایی را نمی‌پذیرند. آنها برای گرمی‌داشت زندگی مرزهای آزادی خود را به کردار شناسایی و از جان خود را در برابر درندگان نگهداری می‌کنند.

پدیده‌ی "مردمسالاری" را هم نمی‌توان در دستوری پیشنویس کرد و به مردم خوراند. مردم یا خودآگاه و بر خرد خود فرمانروا هستند یا اندیشه‌ی آنها در زندان ایمان به بند کشیده شده است و از ایمان خود پیروی می‌کنند. کسی که به عقیده‌ای ایمان آورده است او بر خرد و اندیشه‌ی خود فرمانروا نیست یعنی او مطیع اوامر کسانی است و او نمی‌تواند که بر خود سالار باشد. مردمی که به دینی ایمان دارند آنها را امت یا پیروان آن دین می‌نامند، رشد اندیشه‌ی آنها را می‌توان با ویژگی‌های آن دین ارزیابی کرد، بنابراین واژه‌ی "آزاده" یا سالار بودن بر خویشتن سزاوار این کسان نخواهد بود. مردمسالاری پدیده‌ای نیست که بتوان آنرا به مردم انداخت یا در اساس کتاب قانون یادداشت کرد به این امید که بر اساس آن کتاب مردم بر خود فرمانروا خواهند شد.

انسانی که در تصور خالق را بپذیرد که صاحب اوست پس خالق را بر خود حاکم می‌داند و نادانستی‌های خود را نشان دانش خالق می‌پندارد. مانند یک مسلمان که تضادهای دانش با اوامر رسول الله را نشان نادانی خود و حکمت الله می‌داند. هر چند که یک مسلمان کوراندیش‌تر باشد بیشتر از عظمت و قدرت الله در شگفت می‌ماند و به همان نسبت هم به نادان بودن خود و دانایی والیان اسلام ایمان می‌آورد.

دانش و دانشنامه‌ی یک مذهبی نشان آگاهی‌هایی است که او در کتاب‌ها خوانده و شاید هم بتواند آنها را بازگو کند ولی دانشنامه نشان خردمندی او نیست. انسان خردمند گستاخ و جوینده است، دستکم به اندازه‌ی یک خرگوش، او هرگز به عقیده‌ای که بر خلاف تجربه‌های او باشد ایمان نمی‌آورد. از زمانی که حکمرانان، به کمک دین‌فروشان در ذهن انسان فرو کرده‌اند که او مخلوق خالق است، توانایی خرد را از انسان جدا و آنرا در سیاهچال ایمان زندانی ساخته و فقیه را به زندانبانی از خرد انسان گماشته‌اند. از آن پس خرد انسان در زندان ایمان، که تاریک است، تنها به خواست حکمرانان و از سوی شیادان دین‌فروش به بیگاری کشیده می‌شود. این است که چنین انسانی، از توانایی خرد خود بی‌خبر است، مفهوم ساده‌ترین پدیده‌ها را در مذهبش می‌جوید و از فقیه می‌پرسد.

ایمان آوردن به عقیده‌های دردناک‌تر از ندانستن و اندیشه نکردن در مورد پدیده‌های هستی است زیرا کسی که دانشی را نمی‌شناسد می‌تواند آن دانش را بیاموزد و سپس بر خرد خود فرمانروایی کند ولی کسی که به مذهبی ایمان دارد دانستن هر دانشی را در ایمانش جاسازی می‌کند و از این روی به نیروی ایمانش، که بر خرد او فرمانرواست، افزوده می‌شود.

یک اسلامزده با هر دانشنامه‌ای نمی‌تواند یک دانشمند باشد چون برداشت او از پدیده‌های هستی تنها از راه ایمانش می‌گذرد نه از راه دانشی که در کیسه‌ی عقیده‌اش انبار کرده است. او را می‌توان یک دانشدان نامید چون آگاهی‌هایی را که در کتاب‌ها می‌خواند او را خودآگاه نمی‌کنند بلکه بر شگفتی او از خالقش می‌افزایند.

یک روشنفکر اسلامزده می‌تواند بداند که خواندن چند کتاب دینی، که در آنها بیشتر از احکام کهنه و داستان‌های دروغ پراکنده‌گویی شده است، کسی را همه چیزدان نمی‌کند. با این وجود دیده می‌شود که اسلامزده‌گان گفتار اسلام سازان را با گوش پنهانی‌ی ایمان خود می‌شنوند و باور دارند که اسلام‌سازان به کشفیات و کرامات والایی دست‌رسی یافته‌اند و امیدوارند که آنها از راه کشفیات اسلام‌فروشان گره‌های دشوار اجتماع ایران را باز کنند.

یک اسلامزده نه تنها با نیروی خرد انسان آشنایی ندارد بلکه او به نادان بودن انسان ایمان دارد. این است که اسلامزده انسان را پست می‌داند و او را نادان می‌شمارد و پستی و نادانی را نشان برتری انسان بر جانوران می‌پندارد و به بردگی و بندگی خود در برابر خالق اعظم و دانا می‌بالد.

تصور مسلمانان، یا کسانی که به مذهبی ایمان دارند، از دمکراسی یا مردمسالاری حکمرانی‌ی شرعی بر مردم است نه سامان کشورآرایی بر پایه‌ی خواسته‌های و نیازهای مردم. یعنی همان تصویری است که مسلمانان، خودآگاه یا ناخودآگاه، از حکومت الله در ذهن خود کشیده‌اند. مسلمانی که با ایمان است او نیروی خرد را نمی‌شناسد و عقل را برای قبول اوامر دینی ستایش می‌کند او کسی را عاقل می‌داند که بدون چون و چرا از احکام شریعت اطاعت کند. از این روی اسلامزده‌گان هم می‌خواهند سیمای آزادی و مردمسالاری را در عقیده‌های مردم پیدا کنند تا بتوانند به آسانی به حکومت برسند. البته مفهوم آزادی و مردمسالاری در ذهن آنها همان مفهوم حکومت حاکم بر محکوم است.

مردو آناهید

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>